

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

اما بحث در جهت اثبات

جهت دوم، بحث اثباتی است، یعنی از نظر ادله - ادله‌ای که شامل امر اضطراری است - ببینیم که با کدامیک از این احتمالات سازگار است.

از نظر ثبوتی در میان آن احتمالات 4 گانه، سه احتمال نتیجه‌اش اجزاء و يك احتمال نتیجه‌اش عدم اجزاء بود.

وقتی سراغ ادله می‌رویم، ادله‌ای که مفادش بیان امر اضطراری است مثل آیه: {فلم تجدوا ماءً...} که اطلاق دارد و متعرض نشده است که اگر بعد از نماز با تیمم، واجد الماء شد و داخل وقت بود اعاده و در خارج وقت قضاء کند؛ بلکه آیه مطلق است، یعنی چه این‌که بعداً واجد الماء بشوید یا نشوید وقتی آب نیافتید و خواستید نماز بخوانید، با تیمم نماز بخوانید. و یا مثل روایتی که می‌گوید: «التراب أحد الطهورين» که تراب را در عرض آب قرار داده است و دلالت بر اجزاء دارد؛ اطلاق این ادله اقتضای اجزاء دارد.

پس اطلاق این آیات و روایات، اجزاء را اقتضاء دارد.

اگر کسی در این اطلاق مناقشه کند و بگوید: این آیات و روایات در مقام بیان از این جهت نبودند و فقط در این مقام بودند که حالا که می‌خواهی نماز بخوانی و آب نداری با تیمم نماز بخوان، ولی این‌که اگر بعداً واجد الماء شدی چه وظیفه‌ای داری، متکلم کاری به این ندارد و در مقام آن نیست. و یکی از شرایط اطلاق این است که متکلم از آن جهتی که می‌خواهیم اطلاق را استفاده کنیم در مقام بیان باشد. اگر کسی در اطلاق این اشکال را کرد و دست ما از اصول لفظیه (اطلاق) کوتاه شد، در مرحله بعد باید سراغ اصول عملیه برویم؛ زیرا تا مادامیکه اصل لفظی در کار است، از این جهت - که عنوان اماره را دارد - نمی‌توان سراغ اصل عملی رفت، زیرا اماره بر اصل عملی مقدم است.

حالا ببینیم چه اصل عملی جاری است؟

ابتداءً بخوند راجع به داخل وقت بحث می‌کند به اینکه کسی تیمم کرد و نماز خواند، بعد از اتمام نماز و در داخل وقت، آب پیدا کرد، شك می‌کنیم که آیا اعاده واجب است یا نه؟ این شك، شك در اصل ثبوت این تکلیف است، یعنی نمی‌دانیم اعاده به عنوان تکلیف جدید مطرح است یا نه؟ آن تکلیف اول - نماز با وضوء - قطعاً به ملاک عدم قدرت؛ ساقط شده است زیرا کسی که آب ندارد و قدرت بر وضوء ندارد تکلیف نماز با وضوء ساقط می‌شود و حالا که ساقط شد بعد از خواندن نماز با تیمم شك می‌کنیم که آیا تکلیف جدید به نام اعاده - نماز با وضوء - مطرح است یا نه؟ که این شك در ثبوت اصل تکلیف می‌شود و مجرای اصالة

البراءة است و تکلیف جدید - که اعاده است - در داخل وقت، ساقط است و لذا اعاده واجب نیست و اصل براءة است.

اما خارج وقت: خارج وقت به طریق اولی، قضاء لازم نیست؛ زیرا خارج وقت تابع فوت داخل وقت است و وقتی داخل وقت فوتی نبوده است پس به طریق اولی قضاء در خارج وقت واجب نیست.

اگر آن دلیلی را که وجوب قضاء از آن استفاده می شود [من فاتته فريضة ...] این طوری معنا کنیم که: کسی که يك فريضة واقعيه از او فوت شد و انجام نداد، باید بعدا آن را قضاء کند؛ فريضة واقعي، نماز با وضوء است و حالا که کسی به علت عدم وجدان ماء، نماز با تیمم خواند صدق می کند که نماز واقعی از او فوت شده است و لذا اگر نماز با تیمم خواند، نماز واقعی از او فوت شده است و قضاء بر او واجب است.

بنابراین اگر این دلیل وجوب قضاء را کسی این طوری معنا کرد، قضاء واجب می شود؛ ولی این مجرد فرض است و کسی نمی تواند روایت را این طور معنا کند؛ بلکه معنای روایت این است که: کسی که يك فريضة فعلي و بالفعل بر او واجب است و انجام نداد باید قضاء کند، و این کسی که داخل وقت، آب نداشت نماز با تیمم بالفعل بر او واجب است و فرض این است که نماز با تیمم از او فوت نشد. و انجام داده است؛ پس قضایی بر گردن او نیست.

پس اگر «فريضة» را در روایت به فريضة واقعي معنا کنیم، چون که نماز با وضوء فريضة واقعي است و لذا با نماز با تیمم، این فريضة واقعي از او فوت شده است و باید قضاء کند.

و اگر فريضة به معنای فريضة بالفعل باشد، در صورت عدم وجدان آب، نماز با تیمم برای او بالفعل است و لذا وقتی نماز با تیمم خواند، فريضة بالفعل از او فوت نشده است و لذا قضاء ندارد.

مقام دوم: إجزاء در امر ظاهری

آیا امر ظاهری مجزی از امر واقعی هست یا خیر؟

برای امر ظاهری دو اصطلاح وجود دارد:

1- امر ظاهری را طوری معنا می کنند که فقط شامل اصول عملیه است. امر یا حکم ظاهری به حکمی گفته می شود که در موضوع آن حکم، شك در حکم واقعی اخذ شده باشد. الآن اگر کسی شك در حکم واقعی توتون دارد اصالة البراءة را جاری می کند. بر طبق این اصطلاح، امر یا حکم ظاهری فقط بر اصول علمیّه اطلاق می شود.

2- حکم ظاهری: آن حکمی است که وظیفه جاهل را معین می کند؛ اعمّ از این که در موضوع آن، شك در حکم واقعی اخذ شود یا نشود.

طبق این اصطلاح، دایره حکم ظاهری اوسع از اصطلاح اول است. بر اساس اصطلاح دوم، حکم و امر ظاهری هم به اصول عملیه و هم به امارات اطلاق می شود، و امارات هم اعمّ از امارات موضوعیه و اماراتی که موضوعش حکم است، می باشد.

در بحث ما مراد از امر ظاهری همان اصطلاح دوم است، یعنی اگر کسی بر اساس قاعده طهارت - كلّ شيء لك طاهر - نماز خواند و بعد از نماز فهمید که لباس او نجس بوده است، آیا این نماز او صحیح است یا نه؟

اگر ما اصول عملیه را جاری کنیم و حکم ظاهری در اصول عملیه بود، می‌گوییم: باید حکم به اجزاء کرد. و اگر امارات را جاری کردیم و حکم ظاهری در امارات بود باید حکم به عدم اجزاء کنیم.

اصول عملیه دلالت بر انشاء يك حکم دارند. وقتی شارع می‌گوید: كل شيء لك حلال یعنی شارع می‌گوید من برای شيء مشکوک، حلیّت یا طهارت را انشاء می‌کنم یعنی من می‌گویم: این طاهر است. نتیجه‌اش این می‌شود که این اصول عملیه بر ادله‌ای که شروط و اجزاء را بیان می‌کند حکومت دارد. پس اصول عملیه وقتی حجت شدند می‌آیند حکومت می‌کنند بر ادله شروط و اجزاء و حکومت به نحو توسعه است یعنی آن اصول عملیه می‌آید دایره آن ادله را توسعه می‌دهد و روایتی که می‌گوید: لا صلاة الا بطهور، قاعده طهارت یا استصحاب طهارت می‌گوید طهور اعم است از طهارت واقعی و طهارت ظاهریّه. اگر اصول عملیه باشد مثل استصحاب و قاعده طهارت چون دلالت بر انشاء حکم دارند، لازمه انشاء حکم این است که در ادله اجزاء و شرایط توسعه پیدا شود و حکومت پیدا کنند اما امارات مثل بیّنه که دو نفر می‌گویند این لباس نجس است، بیّنه دلالت بر انشاء حکم ندارد. دلالت بر ثبوت واقع دارد و عنوان طریقیّت إلى المواقع را دارد پس حکمی انشاء نمی‌شود، بعد که کشف خلاف شد دوباره باید آن عبادت اعاده شود.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين